

مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ

دورنمای سرتاسر جهان، و در نتیجه، حیات سیاسی داخلی تک تک کشورهای جهان را خطر جنگ جهانی تیره کرده است. باین زودی فاجعه قریب الوقوع، لرزش های شدید ترس و وحشت را در کالبد وسیع ترین توده های بشریت می دواند.

بین الملل دوم سیاست رسوای سال ۱۹۱۴ خود را با اطمینان بیشتر تکرار می کند، چرا که امروز این کمینترن است که نخستین ساز شوونیسم را می نوازد.^{۱۷} به محض این که خطر جنگ، دورنمایی عینی و واقعی پیدا کرد، استالینیست ها که گوی سبقت از مسالمت جویان Pacifists بورژوا و خرده بورژوا، رپوده اند، تبدیل به

^{۱۷}- شوونیسم اصطلاحی است که از نام سربازی فرانسوی به اسم نیکولا شووین Nikola Chauvin، که بعد مفرط وطن پرست و وفادار به ناپلئون بود، مشتق شده است. مارکسیست ها این اصطلاح را به هر نوع حمایتی از اقدامات جنگی امپریالیسم، و در مورد برتری جوئی مذکر و یا برتری جوئی ملی و نژادی، به حمایت از حقوق ستمگر در مقابل حقوق ستم کش اطلاق می کنند. در طول جنگ جهانی اول، احزاب بین الملل دوم موضع شوونیستی شان در دفاع از امپریالیست های "خودشان" را با این نظریه "جزمی" توجیه کردند که "همبستگی ملی طبقات بر مبارزه طبقاتی برتری دارد." ("جنگ و بین الملل چهارم"، نوشته های لنون تروتسکی (۱۹۳۳-۳۴)، پات فایندر پرس). در مقابل، تروتسکی، لنین، لوکز امبورگ، و سایر انترناسیونالیست های انقلابی موضعی "شکست طلبانه" اتخاذ کردند، و خاطر نشان ساختند که "دفاع ملی" در اصل فقط دفاع از منافع طبقه حاکمه است.

یاوه سرایان پرسروصدای چیزی بنام "دفاع ملی" شدند. در نتیجه مبارزه انقلابی علیه جنگ یکسره برگرده و دوش بین الملل چهارم گذاشته می شود.

سیاست بلشویک-لنینیستی در قبال این مسأله که در رساله "دبیرخانه بین الملل International Secretariat" (جنگ و بین الملل چهارم، ۱۹۳۴) طرح ریزی شده، امروز یکسره بر قوت خود باقی است. در دوران آینده، یک حزب انقلابی، برای کسب موفقیت، بیش از همه چیز بر سیاست خود پیرامون جنگ تکیه خواهد کرد. سیاست صحیح از دو عنصر تشکیل می شود: بر خورد سازش ناپذیر نسبت به امپریالیسم و جنگ های آن، و لیاقت در طرح برنامه براساس تجربیات خود توده ها.

بورژوازی و مأمورین آن از مسأله جنگ، بیش از هر مسئله دیگر، برای فریب دادن مردم استفاده می کنند. آنان این کار را از طریق کلی بافی، فورمول های عمومی، لغت پراکنی پر زرق و برق از قبیل "بیطرفی"، "امنیت جمعی"، "تسلیمات در راه دفاع از صلح"، "دفاع ملی" و "مبارزه با فاشیسم"، و عباراتی از این قبیل انجام می دهند. همه این کلی بافی ها و لغت پراکنی ها سرانجام فقط در یک حقیقت خلاصه می شوند و آن اینکه، مسأله جنگ، یعنی سرنوشت مردم، در دست امپریالیست ها، اولیای حکومت آنان، سیاست و ژنرال های آنان است، با تمام دوز و کلک ها و توطئه چینی هائی که آنان علیه مردم بکار می برند.

بین الملل چهارم با نفرت تمام همه این کلی بافی ها را رد می کند؛ چرا که این کلی بافی ها در اردوگاه دموکراتیک همان نقشی را بازی می کنند که کلماتی از قبیل "شرف"، "خون"، "نژاد" در اردوگاه فاشیسم. ولی ابراز انزجار و نفرت، به تنهایی کافی نیست. کمک به توده ها، برای آنکه آنان بتوانند از طریق معیارهای معتبر و شعارها و درخواست های صحیح، ماهیت واقعی این کلی بافی های شیدانه را درک کنند، حتمیت و ضرورت کامل دارد.

"خلع سلاح؟" - وقتی که پرسشی مثل خلع سلاح پیش می آید، سرتاسر مسأله دور این نکته می چرخد که: چه کسی باید چه کسی را خلع سلاح کند؟ تنها خلع سلاحی که می تواند از جنگ جلوگیری کرده یا بدان پایان بخشد، خلع سلاح بورژوازی از طریق کارگران است. ولی برای خلع سلاح بورژوازی، کارگران باید خود تسلیح شوند.

"بی طرفی؟" - اما، پرولتاریا هرگز در جنگ بین ژاپن و چین، و یا جنگ بین آلمان و روسیه شوروی، بیطرف نمی تواند باشد. "پس منظور این است که باید از چین و روسیه شوروی دفاع شود؟" البته! ولی این دفاع نباید بدست امپریالیست ها صورت بگیرد که نه می خواهند سر به تن چین باشد و نه سر به تن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

"دفاع از مام میهن؟" - اما، غرض بورژوازی از این کلی بافی، دفاع از منافع و حق چپاول خود بورژوازی است. ما فقط موقعی آماده دفاع از مام میهن از حملات سرمایه داران خارجی خواهیم بود که نخست دست و پای (سرمایه داران) خود را محکم ببندیم و نگذاریم آنان به مام میهن دیگران تجاوز کنند، که کارگران و کشاورزان کشورمان، اربابان واقعی کشور باشند، که ثروت کشور از دست یک اقلیت کوچک خارج شده بدست مردم بیفتند، که ارتش سلاحی باشد در دست استثمار شده، و نه استثمارگر.

لازم است که این فکرهای بنیادی، براساس جریان حوادث و جهت تفکر توده ها، به افکار مشخص تر و کوچک تقسیم بندی شده، تعبیر گردند. علاوه بر این لازم است که بین مسالمت جوئی سیاستمدار، استاد دانشگاه و روزنامه نگار از یک سوی و مسالمت جوئی نجار، کارگر کشاورزی و نیز زن رختشوی از سوی دیگر فرقی قایل شویم. در یک مورد، مسالمت جوئی سرپوشی است بر امپریالیسم؛ در مورد دیگر تجلی سردرگم سوژن نسبت به امپریالیسم است. وقتی که کشاورز خرده پایا کارگر از دفاع میهن صحبت می کند، غرضش دفاع از خانه خود، خانواده خود و خانواده های

دیگران در برابر تجاوز و در برابر بمب و گاز سمی است. غرض سرمایه دار و روزنامه نگارش از دفاع از مام میهن، عبارتست از بدست آوردن مستعمرات و بازار، و افزایش غارتگرانه سهم " ملی" از درآمد جهانی. مسالمت جوئی و میهن پرستی بورژوائی سرتاسر به دسیسه و فریب آمیخته است. در مسالمت جوئی و حتی میهن پرستی ستمدیدگان، عناصری هستند که از یک سو نفرت از جنگ ویرانگر را منعکس می کنند و از سوی دیگر چسبیدن به چیزهائی را که آنان فکر می کنند چسبیدن بدان ها بنفع آنانست- و اینها عناصری هستند که باید طریقه استفاده از آنها را بدانیم تا نتیجه مطلوب را بگیریم.

با استفاده از این ملاحظات به عنوان نقطه آغاز، بین الملل چهارم از هرگونه درخواست، حتی درخواست غیرکافی، حمایت می کند، در صورتی که این درخواست بتواند تا حدودی توده ها را در مسیر سیاست فعال بیاندازد، دید انتقادی آنان را باز کند و بر کنترل آنان بر توطئه چینی های بورژوازی بیفزاید.

ازین دیدگاه، بخش آمریکائی ما، مثلاً، از پیشنهاد رأی گیری همگانی پیرامون اعلام جنگ، حمایتی انتقاد آمیز می کند.^{۱۸} این بدیهی است که هیچ اصلاح دموکراتیک، قادر نخواهد بود که به تنهائی جلوی تحریکات جنگ طلبانه رهبران را- در صورتیکه آنان خواهان جنگ باشند- بگیرد. لازم است که این هشدار صریح

^{۱۸}- در سال ۱۹۳۷ لوئیس لودلو Louis lodlow نماینده کنگره آمریکا با تقدیم لایحه ای خواستار الحاق متممی به قانون اساسی آمریکا شد که بر طبق آن دولت آمریکا برای اعلام جنگ به کشورهای دیگر می بایست به رأی گیری همگانی متوسل گردد. این پیشنهاد در ژانویه ۱۹۳۸ از طرف کنگره آمریکا رد گردید. در حالی که هفته قبل از آن آمار گیری عمومی نشان داده بود که بیش از ۷۰ درصد مردم با آن موافق بودند.

حزب کارگران سوسیالیست Socialist Worker Party آمریکا از این پیشنهاد در رابطه با برنامه انتقالی استفاده کرد و با طرح شعار "بگذارید مردم در مورد جنگ رأی بدهند" به یک رشته عملیات تبلیغاتی تهیهی دست زد.

آویزه گوش باشد. ولی برغم توهماتى که توده ها نسبت به رأى گیرى همگانى پیشنهاد شده دارند، حمایت آنان از این رأى گیرى نشانه سوءظن و عدم اطمینانى است که کارگران و کشاورزان نسبت به حکومت و کنگره بورژوائى نشان مى دهند. بدون آنکه بخواهیم ازین توهمات حمایت کرده یا آنها را نادیده بگیریم، لازم مى دانیم که از عدم اطمینان پیشرو استثمارشدگان نسبت به استثمارگران، با تمام قدرت حمایت کنیم. جنبش برای رأى گیرى همگانى، هرچقدر گسترده تر گردد، همانقدر زودتر، مسالمت جویان بورژوا از آن فاصله خواهند گرفت؛ خائنین کمینترن به همان اندازه رسواتر خواهند شد. و به همان اندازه سوطن نسبت به امپریالیسم حدت و شدت بیشتری خواهد یافت.

ازین دیدگاه، لازم است که درخواست زیر پیش کشیده شود: تمام مردمان و زنان از سن هیجده سالگى باید حق رأى داشته باشند. آنانى که قرار است فردا در راه مام میهن جان بسپارند، امروز باید حق رأى دادن داشته باشند. مبارزه علیه جنگ باید نخست از بسیج انقلابى جوانان آغاز شود.

باید به مسئله جنگ از تمام زوایا، از هر جانبى که در هر لحظه در برابر توده های مردم قرار دارد، پرتو افکنده شود.

جنگ، بویژه برای صنعت جنگ، اقدام تجارى بزرگى است. به همین دلیل آن "شخصت فامیل"، میهن پرستان صف مقدم و محرکین اصلی جنگ هستند. کنترل صنایع جنگ بوسیله کارگران، نخستین قدم در مبارزه علیه "سازندگان" جنگ است. در مقابل این شعار اصلاح طلبان که: برای سود نظامى مالیات تعیین کنید، ما این شعارها را قرار مى دهیم: توقیف سود نظامى و سلب مالکیت از بازرگانان صنایع جنگى. در جایی که صنعت جنگ "ملى" شده باشد، مثلاً در فرانسه، شعار کنترل کارگرى تمام قدرت خود را حفظ مى کند. پرولتاریا به حکومت بورژوازی همانقدر بى اعتماد است که به فرد فرد سرمایه داران.

نه یک نفر و نه یک دینار برای حکومت بورژوائى!

نه برنامه تسلیحاتی، بلکه برنامه برای امور عام المنفعه!

استقلال کامل سازمان های کارگری از کنترل ارتش و پلیس!

یکبار، برای همیشه، باید تعیین مقدرات مردم را از دست یک دارودسته حریص و بیرحم امپریالیست که پشت سر مردم توطئه می چیند، در بیاوریم. هم از این روست که خواستار برنامه ذیل هستیم.

ایجاد آموزشگاه های نظامی باید برای تربیت فرماندهان از میان رنجبران که بوسیله سازمان های کارگران برگزیده شده باشند؛

الغاء کامل سیاست بازی های مخفیانه. تمام پیمان ها و قراردادهای باید در دسترس تمام کارگران و کشاورزان قرار گیرد؛

آموزش نظامی و تسلیح کارگران و کشاورزان باید در کنترل مستقیم کمیته های کارگران و کمیته های کشاورزان قرار گیرد؛

ایجاد قشون مردم Peoples Militia، بجای ارتش ثابت، قشونی که جزء لاینفک کارخانه ها، معادن، مزارع و غیره باشد.

جنگ امپریالیستی، ادامه و تشدید سیاست های چپاولگرانه بورژوازی است. مبارزه پرولتاریا علیه جنگ ادامه و تشدید مبارزه طبقاتی است. آغاز جنگ، وضع، و تا حدی وسایل مبارزه بین طبقات را تغییر می دهد، نه هدف و مسیر اصلی آنرا.

بورژوازی امپریالیستی بر دنیا حاکم است. بهمین دلیل جنگ قریب الوقوع، در سرشت اصلی اش، جنگی امپریالیستی خواهد بود. در نتیجه محتوای بنیادی سیاست پرولتاریای بین المللی عبارت خواهد بود از مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ آن. در این مبارزه اصل اساسی عبارتست از: "دشمن اصلی در کشور خود توست،" و یا "شکست حکومت (امپریالیستی) خود تو، شری کوچکت است."

ولی تمام کشورهای دنیا کشورهای امپریالیستی نیستند. برعکس اکثر کشورهای دنیا قربانی امپریالیسم هستند. برخی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدون تردید خواهند کوشید از جنگ برای دور افکندن یوغ بردگی سود جویند. جنگ آنان نه

امپریالیستی، بلکه آزادی بخش خواهد بود. وظیفه پرولتاریای جهانی این خواهد بود که به کشورهای ستمزده، در جنگ آنان علیه ستمگران کمک کند. همان وظیفه شامل حال کمک به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و یا هر حکومت کارگری می شود که پیش از جنگ و یا در دوران جنگ بوجود آمده باشد. شکست هر حکومت امپریالیستی در مبارزه با دولت کارگری و یا با کشور مستعمره، شری کوچکتر است. لکن کارگران کشورهای امپریالیستی نمی توانند از طریق حکومت خود به یک کشور ضد امپریالیستی کمک کنند، صرف نظر از اینکه روابط دیپلماتیک و نظامی بین آن دو کشور در هر لحظه مشخص چه وضعی داشته باشد. اگر حکومت ها اتحادی موقت، و بدلیل ماهیت این اتحاد، اتحادی غیرقابل اطمینان با هم بسته باشند، پرولتاریای کشور امپریالیستی به مخالفت طبقاتی با حکومت کشور خود ادامه داده و "متحد" غیر امپریالیستی را از طریق روش های خود کمک می کند؛ یعنی از طریق روش های مبارزه طبقاتی بین المللی (تهییج نه تنها علیه متحدان پیمان شکن، بلکه بنفع دولت کارگری در کشور مستعمره؛ تحریم و اعتصاب در یک مورد، و رد تحریم و رد اعتصاب در مورد دیگر، و قس علیهذا).

پرولتاریا در حمایت از کشور مستعمره و یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان جنگ، نه با حکومت بورژوائی کشور مستعمره و نه با بوروکراسی ترمیدوری اتحاد شوروی سوسیالیستی، کوچکترین حس یک پارچگی نشان نمی دهد.^{۱۹} بلکه

^{۱۹} - "ترمیدور" ماه نهم تقویمی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه تدوین گردید. در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ حکومت ژاکوبین های رادیکال به رهبری روبسپیر توسط یک جناح ارتجاعی انقلاب و اژگون گشت. این آغاز چرخشی به راست بود که راه را برای به قدرت رسیدن ناپلئون بناپارت و انهدام جمهوری اول فرانسه باز کرد.

تروتسکی این اصطلاح را به عنوان تشبیهی تاریخی برای غصب قدرت توسط بوروکراسی استالینیستی محافظه کار در چارچوب مناسبات مالکیت ملی شده بکار برد. آخرین و کامل ترین

برعکس پرولتاریا استقلال کامل سیاسی خود را هم نسبت به این و هم نسبت بدن حفظ می کند. پرولتاریای انقلابی با دادن کمک در جنگی عادلانه و مترقی، حس همدردی کارگران مستعمرات و کارگران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بخود جلب می کند، اعتبار و نفوذ بین الملل چهارم را تحکیم می بخشد، و قدرت آنرا برای کمک در سرنگون ساختن حکومت بورژوائی در کشورهای مستعمره و بوروکراسی ارتجاعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افزایش می دهد.

در آغاز جنگ، بناچار، بخش های بین الملل چهارم، خود را جدا افتاده خواهند یافت؛ هر جنگی توده های ملی را غافلگیر می کند و در آنان کششی بسوی دستگاه حکومتی ایجاد می کند. انترناسیونالیست ها مجبور خواهند شد در خلاف جهت آب شنا بکنند. با وجود این، نابودی و فلاکت ناشی از جنگ جدید که در همان ماه های نخستین بر فجایع خونین سال های ۱۸-۱۹۱۴ به مراتب پیشی خواهند جست، بزودی ایجاد هوشیاری خواهد کرد. نارضانی توده ها و عصیان آنان زودازود رشد خواهد کرد. بخش های بین الملل چهارم بر تارک موج انقلابی قرار خواهند گرفت. برنامه درخواست های انتقالی بدل به واقعیتهای سوزان خواهد شد. مسأله کسب قدرت بوسیله پرولتاریا با تمام عظمت خود جلوه گر خواهد شد.

سرمایه داری، پیش از آنکه بشریت را فرتوت کند و یا آنرا غرقه در خون گرداند، فضای جهان را از بخارهای زهرآگین نفرت ملی و نژادی می آکند. ضدسامی گرائی، اکنون یکی از بدخیم ترین تشنجات احتضار سرمایه داری است.

افشاء مصالحه ناپذیر ریشه های تعصب نژادی و تمام اشکال و رنگ های تکبر ملی و شوونیسم، بویژه، ضدسامی گرائی، باید بخشی از کار روزانه بین الملل چهارم، و مهمترین جزء مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ باشد. شعار اصلی ما بجای خود باقی

است: کارگران جهان متحد شوید!

برخورد او با این مسئله، مقاله ایست بنام "دولت کارگری، ترمیدور و بنیارتیسم"، که در سال ۱۹۳۵ نوشته شد و در نوشته های لئون تروتسکی (۱۹۳۴-۳۵) یافت می شود.